

نوع‌شناسی سیادت در جزیره العرب قبل از اسلام

- ۱ هدیه تقوی
 ۲ شهلا بختیاری
 ۳ علیمحمد ولوی
 ۴ غلامرضا ظریفیان

چکیده: نظام اجتماعی جزیره العرب قبل از اسلام، در محدوده نظام قبیله‌ای - عشیره‌ای باقی ماند و سازمان اجتماعی واحدی در این سرزمین شکل نگرفت. این مسئله بیش از هر چیز، متأثر از تراکم جمعیتی بالا، نفوذ قدرتمند سنت‌ها، عدم رشد فکری و تمدنی و... بود که بر نوع نظام سیاسی حاکم بر مناطق مختلف جزیره العرب تأثیر گذاشت و نوع سیادت آن‌ها را متناسب با توسعه و یا عدم توسعه سازمان اجتماعی پیش برد. به نحوی که در برخی مناطق، بزرگ‌ترین واحد اجتماعی قبیله بود، در حالی که در مناطق دیگر با توسعه قبایل و شکل‌گیری اتحاد قبایلی، واحد اجتماعی بزرگ‌تر شعب به وجود آمد. این تغییر در روند حاکمیت سیاسی نیز تأثیر گذاشت و متناسب با واحد اجتماعی موجود در مناطق مختلف، تنوع گونه‌ای از حاکمیت سیاسی به وجود آمد.

در بررسی انواع سیادت در جزیره العرب قبل از اسلام، با استفاده از روش نوع‌شناسی و با الگوبرداری از نوع‌شناسی سیادت سنتی ماکس وبر، سعی شده است نوع‌شناسی از سیادت در مناطق سه گانه شمال، جنوب و مرکز جزیره العرب قبل از اسلام صورت گیرد. بررسی‌ها نشان می‌دهد که در نوع‌شناسی سیادت در جزیره العرب قبل از اسلام، سه گونه سیادت پیرسالاری، پدرسالاری و پدرشاهی در مناطق مختلف جزیره العرب وجود داشته است.

واژه‌های کلیدی: سیادت، جزیره العرب، قبیله، شعب، نوع‌شناسی

۱ استادیار گروه تاریخ دانشگاه الزهراء (س) (نویسنده مسئول) hedyetaghavi@yahoo.com

۲ دانشیار گروه تاریخ دانشگاه الزهراء (س) dr_shba@yahoo.com

۳ استاد گروه تاریخ دانشگاه الزهراء (س) v.am144@yahoo.com

۴ استادیار گروه تاریخ دانشگاه تهران zarifyan@ut.ac.ir

تاریخ تأیید: ۹۳/۰۳/۳۱

تاریخ دریافت: ۹۲/۱۲/۰۵

Typology of Supremacy in Arabian Peninsula in Pre Islamic Era

Hedy Taghavi¹

Shahla Bakhtiari²

Alimohammad Valavi³

Gholamreza Zarifyan⁴

Abstract: The social system in Arabian Peninsula in pre Islamic era remained tribal-clan with no particular form of integrated social unity in this region. It was more affected by multitude population, dominated traditions and illiteracy in terms of education and civilization. Influencing the type of the administration system over the various parts of peninsula, it rather determined the type of supremacy over the region either compatible or incompatible with social system developments. Consequently, while the tribe itself made the only social unit in some parts of the land, some developed areas experienced a great consolidation within the sort of integrated tribal form as a large social unit. This influenced the trend of administration system as well as making diversity in ruling system according to the particular social units in the region.

Investigating on the types of supremacy in three major parts of Arabian Peninsula in pre Islamic era, this study accomplished by manipulating Weber's Traditional Supremacy Typology. According to the findings, there has to be three types of supremacy over the peninsula at that time: Senior supremacy, paternal supremacy and patriarchy.

Keywords: Supremacy- Arabian Peninsula, Tribe, Integrated tribes, Typolog

1 Assistant Professor, Dept. of Islamic History, Alzahra university (in charge Author)
hedyetaghavi@yahoo.com

2 Associate professor, Dept. of Islamic History, Alzahra university

3 Professor in History of Islam, Dept. of Islamic History, Alzahra university

4 Assistant Professor, Dept. of History, Tehran university

dr_shba@yahoo.com

v.am144@yahoo.com

zarifyan@ut.ac.ir

مقدمه

جزیره العرب سرزمینی وسیع با اقلیمی متفاوت بود، و از بعد جغرافیایی به سه منطقه شمال، جنوب و مرکز تقسیم می‌شد. این تقسیم‌بندی در ابعاد سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی اهمیت یافت و سبب بروز تفاوت‌هایی در موارد یاد شده در مناطق سه گانه گردید. از مهم‌ترین وجوه تفاوت در عرصه اجتماعی، میزان وسعت واحد اجتماعی بود؛ زیرا در منطقه حجاز و مرکز که از تراکم جمعیتی بالاتری نسبت به مناطق شمالی و جنوبی برخوردار بود، واحد اجتماع در حد کلان و قبیله باقی ماند و به نظام‌های قومی - عشیره‌ای و یا شعب توسعه نیافت. در حالی که در مناطق شمالی و در برهه‌ای از زمان در مناطق جنوبی، نظام بزرگ‌تر قومی - عشیره‌ای و شعب شکل گرفت که متناسب با آن توسعه سازمان سیاسی نیز ایجاد شد.

در مناطق شمالی با وجود وابستگی دولت‌ها به قدرت‌های بزرگ ایران و روم و با وجود پیشرفت‌های اقتصادی و نظامی نسبت به حجاز، قبیله به عنوان واحد اجتماعی، همچنان اهمیت خود را حفظ کرده و بر اساس سنت‌های موجود، رکن اصلی اجتماع محسوب می‌شد. این مسئله در روند نظام سیاسی نیز تأثیر گذار بود و سیادت این مناطق را با تکیه بر قبایل و سنت‌های عربی شکل داد. در مناطق جنوبی نیز نظام قبیله‌ای همچنان اهمیت خود را حفظ کرد، اما نسبت به مناطق دیگر گسترش بیشتری پیدا کرد و متأثر از آن، حاکمیت به مرحله‌ای بالاتر از اداره قبیله رسید.

بدین ترتیب، در بررسی نوع شناسی سیادت در مناطق مختلف جزیره العرب به علت یک‌دست نبودن نوع سیادت، هر کدام از مناطق سه گانه به شکلی جداگانه مورد بررسی قرار می‌گیرد و نوع سیادت موجود در آن‌ها با استفاده از الگوی سیادت‌های سنتی و بر مورد واکاوی قرار می‌گیرد.

نوع شناسی سیادت سنتی از دیدگاه وبر^۱

بر اساس دیدگاه وبر، سیادت سنتی در جوامعی که سنت‌ها قدرت و نفوذ قوی‌تری در جامعه

۱ از دیدگاه وبر قدرت تحمیل اراده خود به دیگران علی‌رغم مقاومت آن‌ها است که به سه شکل خودنمایی می‌کند. ۱. سیادت عقلایی که مبتنی بر اعتقاد به قانونی بودن مقررات موجود بوده و آن را سیادت قانونی نامیده است. ۲. سیادت سنتی که اساس آن بر اعتقاد متداول به تقدس سنت‌هایی بوده که از گذشته اعتبار داشته است. ۳. سیادت کاریزمایی بر مبنای اعتقاد به ویژگی‌های شخصی و خصلت‌های فردی استوار بوده و به فرمانبرداری از نظامی که شخص کاریزما ایجاد کرده و یا به صورت وحی بر او نازل شده، می‌انجامد. ماکس وبر (۱۳۸۵)، مفاهیم اساسی جامعه‌شناسی، ترجمه احمد صدراتی، تهران: نشر مرکز، ص ۱۳۹؛ ماکس وبر (۱۳۸۴)، اقتصاد و جامعه، ترجمه عباس منوچهری و دیگران، تهران: انتشارات سمت، صص ۳۱۲-۳۱۳.

داشتند، کاربرد پیدا می‌کرد. در این جوامع، افراد به پشتوانه سنت‌ها، قدرت را تصاحب کرده و تا زمانی که به سنت‌ها عمل می‌کردند، مورد اطاعت و تبعیت اعضای طایفه، گماشتگان، بردگان، بندگان و خویشاوندان قرار می‌گرفتند.^۱ اطاعت از فرامین و دستورات آنان به قدرت حاکم مشروعیت می‌بخشد. با وجود کاربرد سیادت سنتی در جوامع سنتی، شکل یکسانی برای آن وجود نداشت، بلکه متناسب با میزان توسعه واحدهای اجتماعی تفاوت می‌پذیرفت. وبر با توجه به این وجه تفاوت‌ها، سیادت سنتی را به سه نوع؛ جنتوکرایی،^۲ پاتریارکالیسم^۳ و پاتریمونالیسم^۴ تقسیم کرده است.

در سیادت جنتوکرایی (پیرسالاری) بر اساس سنت‌ها، قدرت به مسن‌ترین فرد تعلق می‌گرفت. از آنجایی که پیرتران بیشتر از همه با سنت‌ها آشنایی داشتند، سیادت آنان مشروعیت یافته و مورد اطاعت واقع می‌شدند.^۵

گونه دوم پاتریارکالیسم (پدرسالاری) است که بر اساس آن حاکمیت به یک تن از برگزیدگان قوم می‌رسید و به شکل موروثی در درون یک خانواده انتقال پیدا می‌کرد.^۶ نظام پدرسالاری، شکلی از نهاد خانواده را نشان می‌داد که در آن اقتدار به رئیس خانواده تفویض می‌شد و اعضای خانواده تحت فرمان پدر قرار می‌گرفتند. در این صورت تمام امور در حیطه اختیارات پدر بوده و زمینه شکل‌گیری نظام پدرسالاری فراهم می‌شد.^۷ در این نظام ارزش‌ها و هنجارها نقض نشدنی و مقدس بودند و تخطی از آن‌ها خطایی بزرگ محسوب می‌شد.^۸ پیرسالاری و پدرسالاری اغلب در کنار هم وجود داشته و با اعتراف زیردستان به قدرت آن‌ها اقتدار می‌یافت.^۹ وجه تمایز این دو نظام در نبود تشکیلات منظم و میزان تابعان آن‌ها بوده است.^{۱۰}

گونه سوم حاکمیت سنتی، نظام پاتریمونالیسم (پدرشاهی) است که وبر آن را نمونه

۱ ماکس وبر (۱۳۸۳)، *جامعه‌شناسی ماکس وبر*، ترجمه عبدالحسین نیک‌گهر، تهران: نشر توتیا، ص ۲۱۸.

۲ پیرسالاری/ Gentocracy.

۳ پدرسالاری/ Patriarchalism.

۴ پدرشاهی/ Patrimonialism.

۵ وبر، *جامعه‌شناسی ماکس وبر*، ص ۲۱۸؛ ماکس وبر، *اقتصاد و جامعه*، ص ۳۶۹.

۶ ماکس وبر، *جامعه‌شناسی ماکس وبر*، ص ۲۱۸.

۷ آلن بیرو (۱۳۷۵)، *فرهنگ علوم اجتماعی*، ترجمه باقر ساروخانی، تهران: انتشارات کیهان، ص ۲۵۹.

۸ ماکس وبر (۱۳۷۸)، *دین، قدرت و جامعه*، ترجمه احمد تدین، تهران: انتشارات هرمس، صص ۳۳۶-۳۳۷؛ ماکس وبر، *اقتصاد و جامعه*، صص ۳۸۳-۳۸۴.

۹ ماکس وبر، *اقتصاد و جامعه*، ص ۳۶۹.

۱۰ ماکس وبر، *جامعه‌شناسی ماکس وبر*، ص ۲۱۸.

برجسته حاکمیت سنتی دانسته است.^۱ اعتبار این نوع حاکمیت نیز به سنت بوده و آن را به عنوان یک اصل عدول ناپذیر می پذیرفتند. اطاعت از فرمان حاکم به صورت اطاعت از مافوق، حالت بندگی پیدا می کرد. در این نوع نظام سیاسی، اقتدار اساساً شخصی بود و قدرت به موجب صفات شخصی به حاکم تفویض می گردید.^۲ این گونه از حاکمیت در صورت قدرت فوق العاده فرمانروا، به سلطانیسم^۳ منجر می شد و تابعان را به صورت رعایا در می آورد. از ویژگی های دیگر حاکمیت پاتریمونیال انتقال آن به شکل موروثی است و حاکم عملاً قدرت شخصی اعمال می کرد. در صورتی که این نوع سیادت بدون رعایت سنت بر اختیار و خودکامگی قدرت فردی تکیه داشت، سیادت سلطانی نامیده می شد. وجود تشکیلات خصوصی، این نوع سیادت را از پدرسالاری متمایز کرده و حیطه خودکامگی آن را توسعه می داد.^۴

در دولت موروثی پاتریمونیال، با وجود این که حاکم خود را خیرخواه و پدر مردم می دانست، نظام اداری و قضایی آن حیطه ای از سنت را به همراه قلمرویی از حقوق ارثی و تبعیض به وجود می آورد.^۵ در این نظام هر قدر حاکم به مزدوران و نیروی بردگان اتکا می کرد، بیشتر به قدرت آنان برای مطیع کردن توده های مردم وابسته می شد.

با توجه به نوع شناسی حاکمیت سنتی ارائه شده توسط وبر، می توان در نوع شناسی حاکمیت سنتی در جزیره العرب قبل از اسلام آن را پی گیری نمود و به بررسی حاکمیت های معرفی شده در مناطق مختلف جزیره العرب پرداخت.

نوع شناسی سیادت در حجاز پیش از اسلام

حجاز منطقه ای وسیع با تراکم جمعیتی بالا بود. وسعت زیاد این منطقه، نوع معیشت، تفاوت در نوع سیادت، سبک زندگی مردم و... باعث شده به دو منطقه بدوی و حضری تقسیم شود. در بعد سیاسی، نوع سیادت حاکم بر مناطق بدوی و حضری متناسب با شرایط زیست محیطی، میزان ارتباط و تعامل اجتماعی و سیاسی آنها با قبایل دیگر تفاوت داشت. این وجه تفاوت را می توان در واحد اجتماعی آنها نیز مشاهده کرد. بر این اساس، در بررسی نوع سیادت حجاز قبل از اسلام، دو منطقه بدوی و حضری جداگانه بررسی می شود.

۱ همان، ص ۲۱۸.

۲ همان، ص ۲۲۶.

3 Sultanism.

۴ ماکس وبر، اقتصاد و جامعه، صص ۳۷۰-۳۷۱.

۵ برایان ترنر (۱۳۹۰)، وبر و اسلام، ترجمه سعید وصالی، تهران: نشر مرکز، صص ۱۳۷-۱۴۰.

سیادت در قبایل بدوی پیش از اسلام

بزرگ‌ترین اجتماع قبایل بدوی در قبیله خلاصه می‌شد. هر قبیله به نسب خویش باور داشت و اعضای آن خود را یک تن و یک خون می‌دانستند و در خویشاوندی تعییر لحمه (هم گوشتی) به کار می‌بردند.^۱ آمیختگی این پیوند خونی با عصیبت نه تنها اعضای قبیله را به هم وابسته می‌کرد، بلکه اطاعت از شیخ و صیانت از قبیله را نیز ممکن می‌ساخت.^۲ از آنجایی که عصیبت بر نسب مبتنی بود، در وابستگی به نسب‌های مختلف تفاوت می‌پذیرفت و باعث می‌شد، مرزهای قبیله از کلان^۳ یا اشتراک در یک جد و نیای مشترک فراتر نرود.^۴ بر این اساس، واحد اجتماعی بدوی بیش‌تر بر کلان مبتنی بود و هر کلان از شیخ و بزرگ خود تبعیت می‌کرد. به عنوان مثال؛ قبیله بنی‌اسد از قبایل بزرگ بدوی، با تقسیم به کلان‌های مختلف از کاخ‌های حیره تا تهامه پراکنده شده بودند.^۵ قبیله‌های غطفان،^۶ شیبان،^۷ قضاعه،^۸ ربیع^۹ و... از جمله دیگر قبایل بزرگ بدوی بودند که دوره‌ای از اتحاد و سپس تفکیک کلان‌ها پشت سر گذاشته بودند. تا زمانی که سیستم کلان پایدار بود، سیادت نیز معمولاً به مسن‌ترین فرد خاندان واگذار می‌شد و کلان به شکل پیرسالاری اداره می‌شد. زمانی که کلان‌ها اتحاد پیدا می‌کردند و تشکیل قبیله می‌دادند، سیادت نیز از پیرسالاری به پیرسالاری

۱ شوقی ضیف‌آبی‌تا، العصر جاهلی، قاهره: دارالمعارف، ص ۶۵.

۲ عبدالعزیز سالم (۱۹۷۱)، تاریخ العرب فی عصر الجاهلیة، بیروت: دارالنهضة العربیة، ص ۳۰۹.

۳ منظور از کلان واحد اجتماعی کوچک‌تر از قبیله است و ممکن است چند کلان یک قبیله را تشکیل دهند.

۴ وجود نیای مشترک را می‌توان در بنی‌های متعددی که جزیره‌العرب وجود داشت، مشاهده کرد. هر خاندان به یک جد مشترک می‌رسید و با عنوان بنی از آن یاد می‌شد، مانند بنی‌سهم، بنی مخزوم و... .

۵ ابی‌واضح الیعقوبی‌آبی‌تا، تاریخ الیعقوبی، ج ۱، بیروت: دارصادر، ص ۲۹۱.

۶ غطفان قبیله‌ای بزرگ بود و به قیس‌بن‌عیلان انتساب داشت. این قبیله دارای چندین بطن بود از جمله آن‌ها می‌توان به ذبیان و عبس اشاره کرد که هر کدام به شکل مستقل از هم بودند و سیادت جداگانه‌ای داشتند. عبدالکریم سمعانی (۱۹۶۲)،

الانساب، ج ۶، حیدرآباد: مجلس دائرة المعارف العثمانیة، صص ۹-۵۹، ۱۰، ۲۰۱.

۷ شیبان از دیگر قبایل بزرگ بدوی بود که به بکر بن وائل منتسب بودند. بنی‌شیبان دارای بطونی بود از جمله: حارث، بنومره، بنو همام و بنو جساس و...؛ سمعانی، الانساب، ج ۱۱، ص ۱۵۱؛ ابن حزم (۴۰۳ق)، جمهرة انساب العرب، بیروت: دارالکتب العلمیة، ص ۴۷۰.

۸ قضاعه از قبایل بزرگ بود که دارای بطونی مختلف است از جمله: بهراء، تنوخ، کلب، بلی، جهینه و... که در عرصه سیاسی به شکلی مستقل عمل می‌کردند. در مواردی نیز مشاهده می‌شود که این قبیله دوره از پیرسالاری را نیز داشته است. در یک دوره آنان زهیر بن جناب بن هبل بن عبد الله بن کنانه بن بکر بن عوف بن عذرة الکلبی، یکی از کسانی بود که قبیله قضاعه هوادار وی شدند و در اطرافش گرد آمدند. زهیر را به سبب اندیشه درستی که داشت و پیشگویی‌های راستی که می‌کرد، کاهن می‌خواندند ابن حزم، همان، ص ۴۷۸؛ ابن اثیر، همان، ج ۱، صص ۵۰۲-۵۰۳.

۹ ابن اثیر، همان، ج ۱، صص ۵۲۳-۵۲۴.

انتقال می‌یافت. بدین ترتیب، بسیاری از قبایل بزرگ بدوی از جمله قبایل مذکور، دوره‌های متناوب از نظام سیاسی پیرسالاری و پدرسالاری تجربه کرده بودند.

در برخی از قبایل بدوی نیز سیادت به شکل چرخشی بین کلان‌هایی که با هم متحد شده بودند، در گردش بود. هرچند که این نوع سیادت را می‌توان سیادت پدرسالاری نامید، اما اتحاد کلان‌ها تداوم پیدا نکرد و به تدریج از هم منفک شدند. نمونه این نوع سیادت را می‌توان در قبایل ربیع و قیس بن عیلان مشاهده نمود. ربیعه از قبایل بزرگ بدوی بود که از چندین خاندان و بطون تشکیل شده بود. خاندان عنزه، خاندان نمر، خاندان تغلب و... از جمله خاندان‌هایی بودند که ریاست قبیله ربیعه را بر عهده داشتند، اما به تدریج این خاندان‌ها از هم جدا شده و به شکل مستقل در عرصه سیاسی عمل می‌کردند. متناسب با این تغییر در حیات اجتماعی ربیعه، سیادت آن‌ها نیز از پدرسالاری به پیرسالاری تغییر یافت و هر خاندانی از بزرگ خود تبعیت می‌کردند.^۱ قیس بن عیلان نیز متشکل از چندین بطن از جمله: عدوان، فهم، محارب، باهله، فزاره، سلیم، عامر، مازن و... بود که ابتدا سیادت در بین خاندان‌ها می‌چرخید، چنانچه تیره عدوان در ابتدا بر قبیله ریاست داشت و نخستین زمامدار آن‌ها عامر بن ظرب بود، سپس زمامداری به دست فزاره و بعد از آن به دست عبس افتاد و سپس بنی عامر بن صعصعه سروری یافتند.^۲ اما این انسجام و اتحاد خاندانی بنابر شرایط اقلیمی، اقتصادی و... تداوم پیدا نکرد.

وضعیت اقلیمی و تنگی معیشت اقتصادی از عوامل موثر بر پراکندگی و تشتت خاندانی و قبیله‌ای در بادیه بود. از آنجایی که قبایل بدوی برای کسب معیشت ناگزیر از کوچ و دست‌یابی به مراتع و چراگاه بودند، این قبایل را به درگیری‌های نظامی و دفاع متعصبانه از صیانت خاندان و کلان کشاند. آنان در شرایطی که با دشمن روبرو نمی‌شدند، دست به غارت همدیگر می‌زدند. در شعری از معلقه عمرو بن کلثوم به این موضوع اشاره شده است.

فاما یوم خشیتنا علیهم	فتصبح خیلنا عصبا ثینا
و اما یوم لا تخشی علیهم	فمنعن غاره متلبینا
براس من بنی چشم بن بکر	نذق به السهوله و الحزونا ^۳

۱ ابن‌اثیر، همان، ج ۱، صص ۵۲۳-۵۲۴.

۲ یعقوبی، همان، ج ۱، ص ۲۸۵.

۳ روزی که بیم دشمن باشد قبیله ما گروه گروه برای دفاع آماده می‌گردد و اما روزی که دشمن نباشد، سلاح بر تن راست کنیم و دست به غارتشان گشاییم. به سرداری مردانی از بنی چشم به دنبال غارت، کوه‌ها و دشت‌ها را زیر پای می‌نوردیم. عبدالمحمد آیتی (۱۳۷۸)، *معلقات سبع*، تهران: انتشارات سروش، ص ۱۰۴.

شدت تعصب و وابستگی به کلان، تشتت قبیله‌ای را تسریع بخشید؛ زیرا در موارد متعددی مشاهده می‌شود که اعضای یک کلان برای صیانت از کلان خود به تقابل با کلان‌های خویشاوند می‌پرداختند. نمونه‌های فراوانی از درگیری‌های قبیله‌ای بدویان با قبایل خویشاوند وجود دارد که بیش‌تر متأثر از وضعیت اقتصادی و یا سنت ثار بوده است. در اشعار عرب جاهلی نیز این وضعیت به نحو واضح‌تری بیان شده است. از جمله در اشعاری از قطامی چنین آمده است:

و کن اذا اغرن علی قبیل فاعوزهن غصب حیث کانا
اغرن من الضباب علی حلال و ضبّة إنه من حان حانا
و احياناً علی بکر اخینا اذا لم نجد الا اخانا^۱

نمونه عملی درگیری قبایل بدوی که می‌تواند شرح این ابیات را نیز نشان دهد، می‌توان در درگیری قبایل عبس و ذبیان که هر دو زیر مجموعه غطفان بودند و بکر و تغلب^۲ که از قبایل شیبان بودند، مشاهده کرد.^۳ در اشعاری از معلقه زهیر نیز به میانجی‌گیری بزرگان برای ایجاد صلح بین دو قبیله عبس و ذبیان اشاره شده است.^۴ این مسئله بر نوع سیادت قبایل بدوی نیز تأثیرگذار بود و سیادت پیرسالاری را در مقابل سیادت پدرسالاری در قبایل بدوی پر رنگ‌تر کرد. با این وجود، در موارد متعددی مشاهده می‌شود که قبایل بزرگ بدوی به سیادت پدرسالار تن می‌دادند که نمونه آن در قبایل تمیم و هوازن دیده می‌شود. قبیله تمیم چندین شاخه بزرگ داشت، که به بنو حارث بن تمیم، عمرو بن تمیم که خود نیز به هجیم، اسید، مالک، حارث و... تقسیم می‌شدند.^۵ این قبیله به شکل پدرسالاری اداره می‌شد و یکی از قبایل بزرگ و شناخته شده بدوی به حساب می‌آمد. چنان که هیئت نمایندگی آن‌ها به نزد پیامبر(ص) در سال وفود یکی از هیئت‌های بزرگ و متشکل از هشتاد نفر بود.^۶

۱ اسب‌ها چون برای غارت بر مردم می‌تازد اگر غنیمتی بدست نیاورند ناگزیر به قبیله مجاور و همسایگان خود هجوم آورده و هر که کشته شد به اجل خود می‌رود. گاهی هم بر برادران خود که بکر باشند حمله می‌کنیم و این در صورتی است که موردی غیر آن‌ها پیدا نکنیم. ابوالمنذر سلمه بن مسلم العوتبی الصحاری (۱۴۲۷)، *الانساب*، ج ۱، عمان: مطبعة اللوان الحدیثة، ص ۴؛ محمد بن یزید (۱۴۰۷ق)، *المبرد، الکامل فی اللغة و الادب*، ج ۱، بیروت: دارالکتب العلمیه، ص ۵۸.

۲ تغلب دارای بطون مختلفی چون: بنو جشم، بنو مالک، بنو یکر و... بود و بنی تغلب یکی از قبایل شناخته شده عرب جاهلی است. ابن حزم، همان، صص ۴۶۹-۴۷۰.

۳ ابن اثیر، همان، ج ۱، ص ۵۳۹.

۴ ابن اثیر، همان، ج ۱، صص ۵۶۶-۵۸۵؛ *معلقات سبع*، ص ۶۱.

۵ ابن حزم، *جمهرة النساب العرب*، صص ۲۰۸-۲۱۰.

۶ ابن سعد (۱۴۱۰ق)، *الطبقات الکبری*، ج ۱، بیروت: دارالعلمیه، ص ۲۲۴.

بنی هوازن از دیگر قبایل بزرگ بدوی بودند که سیادت پدر سالاری داشتند. آنان دارای قبایلی چون: بنو سعد بن بکر، بنو معاویه بن بکر و بنو منبه بن بکر بودند. در جنگ حنین طوایف نصر، جشم، سعد بن بکر، بنی هلال و بنی مالک همه سالاری مالک بن عوف را پذیرفتند.^۱ بدین ترتیب هر چند که در بادیه نیز اتحاد قبایلی وجود داشت، اما سازمان اجتماعی آن‌ها گسترش پیدا نکرد و از محدوده قبیله فراتر نرفت. آزادی فردی، استحکام پیوندهای خونی، نوع معیشت و حفظ موجودیت قبیله در بادیه، امکان سر سپردن قبایل مختلف به یک تن را سلب می‌کرد، و سبب شد در راس هر قبیله شیخ یا سید قرار گیرد که نسبت به دیگر اعضای قبیله، از ویژگی‌های برجسته‌ای چون خرد، تجربه، سن، حلم و... برخوردار بود.^۲ شیخ نه تنها سیادت قبیله را بر عهده داشت، بلکه قیادت و فرماندهی در جنگ را نیز شخصاً بر عهده می‌گرفت. به علاوه در بروز اختلافات نیز همانند یک قاضی به حل اختلافات می‌پرداخت. با این وجود، وی خود رأی نبود، بلکه در موارد متعدد از نظر و رأی بزرگان قبیله استفاده می‌کرد و با آن‌ها به شور می‌نشست.^۳ این شیوه که بیش‌تر در مرکز جزیره العرب دیده می‌شد، سید سالاری یا به گفته وبر جنتو کراسی بود. بدین ترتیب می‌توان گفت: سیادت در بادیه به شکل پیرسالاری و در موارد کم رنگ‌تری پدر سالاری بود.

سیادت در قبایل حضری پیش از اسلام

در مناطق حضری کلان‌ها بنا بر مصالح سیاسی و اقتصادی در اتحادی خاندانی به سمت واحد اجتماعی بزرگ‌تر از کلان یعنی قبیله پیش رفتند. این مسئله به منزله کم رنگ شدن پیوندهای خونی و عاطفی کلان‌ها نبود، بلکه حفظ منافع کلان در اولویت قرار داشت و هر زمانی که شرایط اقتضا می‌کرد از کلان و خاندان خود در مقابل خاندان‌های دیگر دفاع می‌کردند. نمونه بارز به هم پیوستن کلان‌ها و تبدیل آن‌ها به قبیله بزرگ را می‌توان در قریش دید. قریش مجموعه‌ای از چندین خاندان بود که با تلاش‌های قصی بن کلاب در یک قبیله جمع شده بودند. با وجود استقرار قریش در مکه - که از آن‌ها به عنوان قبایل ابطح یاد می‌شد - قبایلی شامل:

۱ محمد بن جریر الطبری (۱۹۶۷م)، تاریخ الطبری، ج ۳، بیروت: دار التراث، ص ۱۱۹۸؛ عمر رضا کحاله (۱۴۱۴ق)، معجم القبایل العرب القديمة والحديثة، ج ۳، بیروت: مؤسسة الرسالة، ص ۱۲۳۱.
 ۲ جواد علی (۱۹۷۶)، المفصل فی التاريخ العرب قبل الاسلام، ج ۴، بغداد: ساعدت جامعة بغداد، صص ۳۵۰-۳۵۱؛ عبدالعزیز سلام، تاریخ العرب فی عصر الجاهلیه، صص ۳۱۱-۳۱۲.
 ۳ شوقی ضیف، العصر جاهلی، ص ۶۰.

بنی محارب بن فهر، بنی حارث بن فهر، بنی عامر بن لوی و... همچنان در اطراف مکه ساکن شده بودند که به آن‌ها قبایل ظواهر می‌گفتند و بعدها در پیمان احابیش با قریش متحد شدند.^۱ در این قبایل، همان شکل کلان و سیادت پیر سالاری وجود داشت، در حالی در قبایل ابطح ساکن در مکه با اتحاد خاندانی به سمت نظام سیاسی پدر سالار پیش می‌رفتند.^۲

با تغییر در سازمان اجتماعی و توسعه آن، نظام سیاسی نیز یک مرحله پیشرفت پیدا کرد و همه خاندان‌ها با وجود حفظ منزلت بزرگان و اشراف خود، سیادت قصی را پذیرا شدند. این تغییر به منزله پیش رفتن سیادت قبایلی از پیرسالاری به پدرسالاری یا به گفته وبر پاتریارکال بود؛ زیرا سیادت بزرگان و شیوخ قبایل، به سیادت پدرسالار و یا به تعبیری دیگر شیخ الشیوخ سوق پیدا کرد.

هر چند که قریش به سیادت قصی بن کلاب رضایت دادند و توانستند یک اجتماع قبیله‌ای فراتر از کلان به وجود آورند، اما دامنه نفوذ قصی علاوه بر قریش به قبایلی دیگری چون کنانه نیز رسید.^۳ این مسئله نشان می‌دهد که سیادت قصی به مرتبه‌ای فراتر از قبیله پیش رفت و از او به عنوان پدر یاد می‌کردند. در بیتی از اشعار دوره جاهلی به این امر پرداخته شده است.

قصی أبوکم کان یدعی مجمعا به جمیع الله القبائل من فهر^۴

بعد از مرگ قصی، سیادت پدر سالارانه در دوره حاکمیت عبدالدار تا حدودی شکسته شد، اما در دوره عبدمناف این نوع سیادت بار دیگر در نظام سیاسی مکه حکمفرما گردید.^۵ عبدمناف از جمله سروران قریش بود که از لحاظ شرف بر برادر خود عبدالدار برتری داشت و با وجود این که سیادت بعد از قصی به عبدالدار رسید، اما با توجه به بالا بودن شرف و منزلت عبدمناف، وی به سروری قریش دست یافت^۶ و توانست قبایل دیگر از جمله خزاعه را به تبعیت وا دارد و با بستن پیمان احابیش اتحاد قبایلی به وجود آورد.^۷ این قبایل نیز با

۱ ابن حبیب بغدادی (۱۴۰۵)، المنمق فی اخبار قریش، بیروت: عالم‌الکتب، صص ۸۱-۸۳؛ یعقوبی، تاریخ الیعقوبی، ج ۱، صص ۲۴۰-۲۴۲؛ شهاب‌الدین احمد بن عبد الوهاب النوری (۱۴۲۳)، نهایی الارب فی فنون الادب، ج ۱۶، قاهره: دارالکتب و الوثائق القومیة، صص ۲۵-۳۰.

۲ یعقوبی، همان، ج ۱، صص ۲۴۰-۲۴۲.

۳ ابن هشام [بی تا]، السیرة النبویة، ج ۱، بیروت: دارالمعرفة، صص ۱۱۷-۱۱۸.

۴ محمد بن عبدالله ابوهلال عسکر (۱۴۰۸ق)، الاوائل ابوهلال عسکر، طنطا: دارالبشیر، ص ۲۲.

۵ یعقوبی، همان، ج ۱، صص ۳۰۹-۳۱۱.

۶ نویری، همان، ج ۱۶، صص ۲۹-۳۰.

۷ یعقوبی، همان، ج ۱، ص ۲۴۰؛ نویری، همان، ج ۱۶، صص ۳۲-۳۳.

اذعان به نیرومندی قریش خواستار هم پیمانی شده و سیادت عبدمناف را پذیرا شدند.^۱ بعد از عبدمناف، اقتدار و سیادت پدرسالار در مکه را می توان در دوره هاشم و عبدالمطلب مشاهده کرد. هاشم نه تنها در بین قریش بلکه با نفوذی که در بین قبایل دیگر و حتی کشورهای همسایه داشت، توانست اقتصاد مکه و حتی جزیره العرب را دگرگون کند.^۲

عمل به سنت های قبیله و اعتراف قبایل، خصوصاً شیوخ آن ها به قدرت، منزلت و شرف پدرسالار، سیادت پدرسالار را مشروعیت می بخشید. چنان که در مورد قصی، عبدمناف، هاشم و عبدالمطلب به وضوح دیده می شد. فرامین و دستورات آن ها مورد تبعیت قرار می گرفت و برخی از رسوم ابداعی آنان چون سنت برای قبیله محفوظ ماند و بعد از مرگ پدرسالار نیز اجرا می شد.^۳ شرف، منزلت و جایگاه اجتماعی پدرسالار به حدی بود که کسی توان برابری با وی نداشت. اعضای قبیله همانند فرزندان یک پدر با پذیرش سیادت او، دستورات و فرامین پدرسالار را به نحو شایسته ای انجام می دادند. ولایتی که پدر سالار بر قبایل و خاندان های مختلف داشت، شبیه ولایت پدر بر اعضای خانواده بود. هیچ کاری بدون دستور وی انجام نمی شد و بی حضور و مشورت وی اقدامی صورت نمی گرفت.^۴ در این نظام اجتماعی، سیادت پدر سالار بر جامعه پذیرفتنی بود و شرایط لازم برای پذیرش سیادت یک تن از برگزیدگان قوم فراهم شده بود.^۵ با این وجود، سیادت پدرسالار در مکه پایدار نماند و با ضعف پدرسالار، زمینه برای قدرت گیری دوباره خاندان ها و نظام شیوخیت فراهم شد.

در سیادت پدر سالاری، شیوخ و بزرگان قبایل در اداره امور مورد شور قرار می گرفتند و پدر سالار یک جانبه عمل نمی کرد. سازمان اجتماعی موجود در جزیره العرب نیز امکان خودرایی و استبداد را از حاکم می گرفت. اقدام قصی در تأسیس دارالندوه (مجلس مشورتی) باعث شد نوعی نظام شورایی در مکه شکل گیرد و در مواقع ضروری بزرگان و شیوخ به اعلام رأی پردازند. همین مسئله، زمینه حفظ نظام جنتو کراسی (سیدسالاری) در دل نظام پاتریارکالی (پدرسالاری) فراهم ساخت و در شرایطی چون ضعف قدرت پدرسالار یا بحران

۱ یعقوبی، همان، ج ۱، صص ۲۴۰-۲۴۲؛ جوادعلی، همان، ج ۴، ص ۳۱.

۲ ابن سعد، همان، ج ۱، صص ۶۲-۶۴.

۳ طبری، همان، ج ۳، ص ۸۱۰.

۴ ابن هشام (۱۳۷۷)، سیرت رسول الله، تصحیح اسحاق بن قاصی همدانی ابرقوه، ج ۱، تهران: انتشارات خوارزمی، ص ۱۲۱؛ طبری، همان، ج ۲، صص ۲۵۷-۲۵۸؛ یعقوبی، همان، ج ۱، صص ۲۴۰-۲۴۲.

۵ یعقوبی، همان، ج ۱، ص ۲۴۰.

جانشینی، سیادت به سید سالاری منتقل می‌شد. نمونه و شاهد برجسته آن را می‌توان بعد از مرگ قصبی و عبدالمطلب در سال‌های نزدیک به ظهور اسلام دید.^۱

بعد از مرگ عبدالمطلب در نتیجه قدرت‌گیری دیگر خاندان‌ها، نظام سیاسی پاتریارکال به نظام جنتوکرایی برگشت و تا ظهور اسلام همچنان باقی ماند. در این دوره، رهبر واحد در راس قریش نبود، بلکه همان نظام شورایی که متشکل از روسا و بزرگان خاندان‌ها بود، در عرصه سیاسی و اقتصادی قدرت را در دست گرفتند.

در سیادت جنتوکرایی معیار انتخاب رئیس قبیله: تجربه، سن، حلم، ذکاوت و ... بود. اگر فردی واجد این ویژگی‌ها بود، اما از توان اقتصادی بالایی برخوردار نبود، می‌توانست سیادت خاندان را عهده‌دار شود. ابوطالب با وجود فقر اقتصادی، سیادت بنی‌هاشم را بر عهده داشت و جایگاه وی برای دیگر خاندان‌ها نیز پذیرفته شده بود. چنان‌که در برخورد مشرکان با پیامبر(ص)، سران خاندان‌های قریش در ابتدا سعی داشتند، از شیوه شیوخیت منشی، مانع از ادامه کار پیامبر(ص) شوند. بر این اساس، مکرر با مراجعه به ابوطالب، از وی خواستند مانع تبلیغات دینی پیامبر(ص) شود. از طرفی جایگاه و منزلت ابوطالب به حدی بود که در زمان حیات ایشان اقدامی خشونت‌آمیز بر ضد پیامبر(ص) انجام ندادند.^۲ بنابراین سیادت حاکم بر مکه در دو نوع سید سالاری و پدر سالاری خلاصه می‌شد.

در یثرب همانند مکه، سازمان اجتماعی قبیله‌ای، نوع سیادت آن‌ها را مشخص می‌کرد. مطالعه این منطقه نشان می‌دهد که در ابتدا سیادت در دست یهودیان بود و قبایل اوس و خزرج مجبور به تبعیت از آنان شده بودند. تلاش برای کسب سیادت یثرب و رها شدن از دست یهودیان، اوس و خزرج را متحد نگه می‌داشت. آنان با توجه به لیاقت و توانایی، مالک بن‌عجلان را به رهبری خود انتخاب کرده و توانستند با غلبه بر یهودیان به سیادت مدینه دست یابند.^۳ این نوع سیادت در تطابق با نظریه وبر، سیادت پدرسالار بود که در یثرب دوام نیافت و با اختلاف اوس و خزرج و دسته‌بندی‌های قبیله‌ای هر کدام به تبعیت از بزرگ خود روی آوردند. با گسترش خاندان‌های اوس و خزرج و تبدیل آن‌ها به زیر شاخه‌های مختلف، اتحاد خاندانی شکل گرفت که هر کدام از خاندان‌های وابسته به اوس یا خزرج از

۱ ابن‌حبيب، المنطق فی اخبار قریش، صص ۳۳۱-۳۳۲؛ جواد علی، همان، ج ۵، صص ۲۳۷-۲۳۸.

۲ طبری، همان، ج ۳، ص ۸۶۷.

۳ یعقوبی، تاریخ الیعقوبی، ج ۱، صص ۱۹۷-۱۹۸؛ مطهرین طاهر مقدسی [بی تا]، البدء و التاریخ، ج ۳، مکتبه الثقافة الدینیة،

ص ۱۷۹؛ ابن‌خلدون (۱۴۰۸ق)، تاریخ ابن‌خلدون، ج ۲، بیروت: دارالفکر، ص ۶۲.

رئیس قبیله اطاعت می کردند. خزرج دارای پنج بطن بود و هر کدام نیز به شعبه‌هائی تقسیم می شدند،^۱ قبیله اوس نیز دارای بطون و شعبه‌های مختلفی بود.^۲ بدین ترتیب، نظام سیاسی به سمت نظام پدر سالاری تغییر یافت، اما همانند قبیله قریش، بزرگان و شیوخ بطون در اداره امور و تصمیم‌گیری‌ها نقش داشتند.^۳ در رأس این قبایل بزرگانی چون: اسعد بن زراره و سعد بن معاذ قرار داشتند که سیادت آنان برای اعضای قبایل پذیرفته شده بود و حتی بر گرایش این قبایل به اسلام نیز تأثیر گذاشت.

قبایل مدنی در آستانه ورود اسلام به این شهر، در تلاش برای اتحاد قبایلی برآمدند. آنان برای خاتمه دادن به اختلافات خود قصد داشتند، سیادت واحدی پذیرا شوند. بدین منظور، عبدالله بن ابی را انتخاب کردند که با هجرت پیامبر (ص) به یثرب در دوره اسلامی و در قالب اصطلاحی دینی یعنی امت این مسئله تحقق یافت. بنابراین نوع سیادت حاکم بر یثرب در زمان ورود اسلام به این شهر بر مبنای پدر سالاری و قبیله محوری بود.

از دیگر مناطق حضری حجاز، طائف بود که نوع سیادت آن نیز همانند مدینه بر مبنای پدر سالاری بود. واحد اجتماعی طائف قبیله بود و سیادت آن در دست ثقیف قرار داشت. ساکنان طائف ابتدا عمالقه بودند و سپس این منطقه در دست عدوان از قیس بن عیلان قرار گرفت. آنان توسط بنی عامر شکست خوردند و ثقیف با شکست دادن بنی عامر، حاکم طائف گردیدند.^۴

قبیله ثقیف به بطون و شعبه‌های مختلفی تقسیم می شد که دو تیره بزرگ آن احلاف و بنی مالک بودند. هر کدام از این تیره‌ها نیز به شعبه‌هائی تقسیم می شدند.^۵ بین این خاندان‌ها برای کسب سیادت طائف درگیری رخ داد و احلاف با غلبه بر بنی مالک سیادت طائف را در دست گرفتند. بدین ترتیب، مبنای سیادت طائف بر پدر سالاری و تبعیت خاندان‌ها از خاندان مسلط قرار گرفت.^۶ در زمان حمله ابرهه به مکه، سیادت طائف در دست خاندان معتب بود.^۷ آنان به

۱ بطون خزرج عبارت‌اند از: بنوعوف، بنوعمر، بنوجشم، بنوحارث و بنوکعب که هر کدام از این بطون خود نیز به شعبه‌هائی تقسیم می شدند. ر.ک: ابن حزم، همان، صص ۴۷۰-۴۷۱؛ عمر رضا کحاله، همان، ج ۱، ص ۳۴۲.

۲ بطون اوس عبارتند از: بنو عمرو، بنو مره، بنو جشم، بنوامرؤ القیس ر.ک: ابن حزم، همان، صص ۴۷۰-۴۷۱؛ کحاله، همان، ج ۱، صص ۵۰-۵۱.

۳ عبدالعزیز سالم، تاریخ العرب فی العصر الجاهلیه، صص ۳۰۱-۳۰۲.

۴ احمد بن یحیی بن جابر بلاذری (۱۴۱۷)، انساب الاشراف، ج ۱، بیروت: دارالفکر، ص ۲۵؛ ابن اثیر، همان، ج ۱، صص ۵۱۶-۵۱۸.

۵ عمر رضا کحاله، همان، ج ۱، ص ۱۴۸؛ ابن حزم، همان، ص ۴۶۸.

۶ ابن اثیر، همان، ج ۱، صص ۵۱۶-۵۱۸.

۷ ابن هشام، السیره النبویه، ج ۱، ص ۴۴؛ طبری، همان، ج ۲، ص ۱۳۲.

تبع سیادت سیاسی، امور مذهبی را نیز در اختیار داشتند و نگهبان و خدام بتکده لات بودند.^۱ سیادت به شکل موروثی در این خاندان به عروۀ بن مسعود بن معتب رسید. وی پس از محاصره طائف، اسلام آورد و قصد اشاعه آن در طائف داشت که توسط آنان به قتل رسید.^۲ در جنگ حنین، قبیله ثقیف دو سالار داشت، یکی قارب بن اسود بن مسعود که سالار هم پیمانان (خاندان احلاف) ایشان بود، و بر آن‌ها فرماندهی داشت، و دیگری ذوالخمار، سیع بن حارث که نام او را احمر بن حارث هم گفته‌اند، و او از خاندان بنی مالک بود و ثقیف فرماندهی او را پذیرفته بودند، آنان با هوازن هماهنگ شده و در تقابل با پیامبر (ص) قرار گرفتند.^۳

در سال وفود نیز هیأتی از طائف که متشکل از خاندان‌های احلاف و بنی مالک بود به حضور پیامبر (ص) رسیدند. در واقع همانند دیگر مناطق با وجود سیادت پدرسالاری، بزرگان و شیوخ خاندان‌ها در جریان امور نقش داشتند.^۴

با توجه به نوع‌شناسی سیادت در منطقه حجاز، می‌توان گفت نوع سیادت مکه بین نظام سیدسالاری و پدرسالاری در نوسان بود. در حالی که در شهرهای طائف و یشرب سیادت بیش‌تر پدرسالاری بود. هر چند که بزرگان و شیوخ خاندان‌ها نیز در مسائل سیاسی دخالت می‌کردند، اما نتوانستند به قدرت خاندانی چون قریش دست یابند. با توجه به پراکندگی جمعیتی بالا در مرکز شبه جزیره، این منطقه شانس برای عبور از قبیله به شعب پیدا نکرد و حاکمیت سنتی آن نیز از پدرسالاری فراتر نرفت،

سیادت حاکم بر شمال جزیره العرب قبل از اسلام

منطقه شمالی جزیره العرب از بعد فرهنگی و جغرافیایی تفاوت‌هایی با مناطق مرکزی و جنوبی داشت. این منطقه با توجه به موقعیت جغرافیایی، محلی برای لشکرکشی قدرت‌های بزرگ ایران و روم بود و در مسیر یکی از راه‌های اصلی تجارت شرق به غرب قرار داشت. هر چند این منطقه از لحاظ فکری، فرهنگی و اقتصادی جاذبه‌ای برای ایران و روم نداشت، اما از لحاظ سیاسی حائز اهمیت بود. موقعیت استراتژی شمال جزیره العرب سبب شد که ایران و روم به این منطقه نفوذ کرده و هر یک به تقویت دولت‌های عرب حامی خود

۱ ابن هشام، همان، ج ۱، ص ۸۵

۲ همان، ج ۲، صص ۵۳۷-۵۳۸؛ طبری، همان، ج ۳، صص ۹۶-۹۷.

۳ محمد بن عمرو اقدی (۱۴۰۹ق)، المغازی، ج ۳، بیروت: مؤسسة الاعلمی، ص ۸۸۵.

۴ طبری، همان، ج ۳، ص ۹۶.

بپردازند. مهم‌ترین این دولت‌ها که در آستانه ظهور اسلام در عرصه سیاسی حائز اهمیت بودند: حیره، غسان و کنده بود که هر کدام به قدرت‌های بزرگ وابستگی سیاسی داشتند. هرچند که وابستگی سیاسی آن‌ها بر نوع حاکمیت این منطقه تأثیر گذاشت، اما به سبب وفاداری آنان به سنت‌های قبیله‌ای همچنان ساختار قبیله‌ای سنتی را حفظ کردند. یکی از عوامل اهمیت شیوخ در مناطق شمالی، در بُعد نظامی و وابستگی حاکم به نیروهای نظامی قبایل بود؛ زیرا در صورت رخداد نظامی، واحدهای لشکری و جنگجویان تحت فرمان رؤسا و شیوخ قبایل خود قرار گرفته و به فرمان آن‌ها عمل می‌کردند.^۱

در این منطقه، شاه با حمایت قدرت‌های بزرگ ایران و روم از بین خاندان حاکم انتخاب می‌شد و این منصب به شکل موروثی به فرزندان او انتقال می‌یافت. هرچند که در مناسبات اجتماعی در مجاورت رئیس قبیله، برادران و فرزندان او قرار داشتند و مطابق سنت‌های عربی برادران بر پسران مقدم بودند، اما توارث بر پایه خانواده بود و سیادت از پدر به پسر منتقل می‌شد.^۲

در مورد حاکمان شمالی برخلاف منطقه حجاز، واژه ملک یا شاه به کار برده می‌شد. کاربرد این واژه در شمال جزیره العرب، نشانه مناسبی برای تشخیص نوع سیادت حاکم بر این منطقه است. در کتیبه نماره در جنوب دمشق، واژه «ملک» به کار رفته که «رنه دوسو» آن را به مفهوم «زیر فرمان آوردن» و «تابع کردن» گرفته است.^۳ کاربرد این واژه نشان دهنده تلاش حاکمان برای اتحاد قبایلی عرب تحت فرمان یک خاندان بوده است، چنان‌که قبایل معد حاکمیت منازره را پذیرا شدند. این نوع سیادت همان سیادت یک تن از برگزیدگان یا سیادت پدر سالار است که در مرکز جزیره العرب نیز دیده می‌شد. در درون این نوع حاکمیت، رؤسای قبایل همچنان زعیم و مسئول قبایل بوده و نقش آن‌ها در اداره امور محفوظ ماند. سیستم مشورتی که در مناطق مرکزی جزیره العرب وجود داشت، در منطقه شمالی نیز دیده می‌شد. حاکم و شیخ الشیوخ قبایل، بی‌نیاز از مشورت با بزرگان و شیوخ نبود و در مسائل مختلف از نظر و رأی آن‌ها استفاده می‌کرد.^۴

واژه ملک در مورد عمرو بن عدی نخستین حاکم از ملوک عرب که حیره را مقرر

۱ ن. و پیگولوسکایا (۱۳۷۲)، *اعراب حدود مرزهای روم شرقی و ایران*، ترجمه عنایت الله رضا، تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، صص ۵۳۸-۵۴۱.

۲ پیگولوسکایا، همان، ص ۵۴۰.

۳ همان، صص ۵۳۵-۵۳۶.

۴ یعقوبی، همان، ج ۱، ص ۲۱۲.

حکومت خود قرار داد، به کار رفته است. حیریان از وی به عنوان ملوک عرب در عراق یاد می‌کردند. سلسله پادشاهان آل‌نصر در حیره بدو منتسب‌اند و سیادت به شکل موروثی را انتقال دادند.^۱ دایره نفوذ عمرو بن عدی گسترده بود و به عنوان شیخ الشیوخ و یا پدرسالار قبایل محسوب می‌شد. این مسئله را می‌توان از میزان تسلط وی بر نواحی مختلف مشاهده کرد. شواهد و قراینی وجود دارد که نشان می‌دهد، اموالی از نواحی مختلف به سوی او فرستاده می‌شد و هیئت‌هایی از قبایل که مطیع ملوک الطوایف عراق نشده بودند، به نزد او می‌آمدند.^۲ این نوع سیادت در دیگر حاکمان حیره نیز دیده می‌شد که نشان دهنده پایبندی آن‌ها به سنت‌های عربی و وابستگی قبیله‌ای است.

امروالقیس از جمله حاکمان شمال بود که عنوان ملک یافت. دایره قدرت و حاکمیت او با توسعه قلمرو از حد پدر سالار فراتر رفت و به سمت نوعی پدر شاهی یا به تعبیر وبر پاتریمونیال پیش رفت، اما تداوم نیافت. وی نه تنها قبایل کوچ‌نشین در طول مرزهای روم شرقی و ایران از دمشق تا انطاکیه و کرانه‌های اروند را متحد نمود، بلکه توانست قبایل اسد و نزار را نیز به تبعیت در آورده و بنومذحج یمنی را شکست دهد. در سنگ نوشته‌ای از لشکرکشی او به نجران و به تبعیت در آوردن قبیله معد که قبیله‌ای بزرگ، پر جمعیت و جنگاور بود، یاد شده است.^۳ دلیل این که نمی‌توان از حاکمیت امروالقیس به عنوان پدر شاهی یاد کرد، به عدم گسترش سیستم قبیله‌ای در منطقه شمال بر می‌گردد. زیرا پدرشاهی در صورتی مصداق پیدا می‌کرد که سازمان اجتماعی وسیع‌تر از قبیله به ملت یا شعب تبدیل می‌شد. در حالی که در مناطق شمالی با وجود این که قبایل مختلف تابع منازره بودند، اما سازمان اجتماعی قبیله‌ای همچنان محفوظ ماند و شیوخ و بزرگان قبایل جایگاه و منزلت خود را در دستگاه سیاسی از دست ندادند. این امر به منزله اهمیت سیستم پیرسالاری در دل پدرسالاری بود. به طور کلی قبایلی که تحت نفوذ منازره قرار داشتند، قبایل معد بودند، اما برخی از رؤساء و بزرگان به صورت زعییم و مسئول قبایل عرب در دربار منازره عمل می‌کردند که از جمله آن‌ها می‌توان به ربیع بن زیاد عبسی، حارث بن ظالم مری، سنان بن ابی حارثه

۱ ملوک حیره به ترتیب که حاکمیت را به شکل موروثی کسب کردند عبارتند از: عمرو بن عدی، امروالقیس، عمرو بن امروالقیس، نعمان بن منذر، منذر بن الاسود؛ ر.ک: یعقوبی، همان، ج ۱، صص ۲۰۹-۲۱۳؛ نویری، همان، ج ۱۵، صص ۳۱۵-۳۲۱.

۲ حمزه اصفهانی (۱۳۴۶)، تاریخ پیامبران و شاهان (تاریخ سنی الملوک الارض والانبیاء)، ترجمه جعفر شعار، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، صص ۹۹-۱۰۲.

۳ پیگولوسکایا، همان، صص ۷۱-۷۴.

و نابعه ذبیانی اشاره کرد.^۱

غسان همان وضعیت حیره در مقابل ایران را در وابستگی سیاسی به روم داشت. آل جفنه حاکمان غسان از طرف قیصره روم بر شام حاکمیت داشتند. آنان از قبیله ازد یمن به سمت شمال مهاجرت کرده بودند و با وجود وابستگی سیاسی به روم، همچنان واحد اجتماعی قبیله محفوظ داشتند.^۲

نخستین حاکم غسانی، جفنه بن عمرو با مطیع کردن قبیله قضاعه حاکمیت خود را به مناطق مختلف گسترش داد.^۳ از خاندان آل جفنه حدود ۳۷ نفر به پادشاهی رسیدند و به شکل موروثی سیادت در این خاندان می چرخید.^۴ دایره نفوذ سیادت حاکمان غسان بر قبایل دیگر، نشان از سیادت پدرسالاری آنان دارد. این نوع سیادت همانند دیگر مناطق حجاز با اقتدار پدرسالار تداوم پیدا کرد و در صورت ضعف او زمینه برای قدرت گیری شیوخ قبایل فراهم گردید. در این شرایط، اتحاد قبایلی تضعیف شده و سیادت نیز به سمت جنتو کراسی پیش رفت که البته تداوم نداشت.^۵

کنده از دیگر دولت های منطقه نجد بودند که از قبایل قحطانی ساکن حضرموت بوده و به نجد مهاجرت کرده بودند. آنان نیز با حفظ شیوه سنتی قبیله محوری، سر سپرده شاهان یمن شده بودند. دولت کنده نیز بر مبنای اتحاد قبایلی از کنده و معد استوار بود.^۶ نخستین کسی که از قبیله کنده به فرمانروایی رسید و در پادشاهی اقتدار یافت، حجر اکمل المرارین عمرو بن معاویه بن حارث کنده بود.^۷

در کتیبه های متأخر از فرمانروای کنده از ملک کندیان با عنوان شعب کنده یاد شده که به مفهوم جماعت کندیان است، اما با توجه به این که بخشی از نیروی جنگی کندیان از بدویان تشکیل شده بود، مشخص می شود که آنان سازمان ابتدایی و بدوی خود را برای تقویت نیروی رزمی حفظ کرده بود.^۸

۱ یعقوبی، همان، ج ۱، صص ۲۰۹-۲۱۳.

۲ حمزه اصفهانی، همان، ص ۱۱۹.

۳ همان، ص ۱۲۰.

۴ یعقوبی، همان، ج ۱، صص ۲۵۲-۲۵۴؛ نویری، همان، ج ۱۵، ص ۳۱۱.

۵ فیلیپ حتی آبی تا، تاریخ عرب، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج ۱، تبریز: کتابفروشی کتابچی حقیقت، صص ۹۶-۹۷.

۶ پیگولوسکایا، همان، صص ۳۵۲-۳۵۳.

۷ یعقوبی، همان، ج ۱، صص ۲۶۷-۲۷۵.

۸ پیگولوسکایا، همان، صص ۳۵۰-۳۵۱.

شاهان کنده در ابتدا تابع تابعه یمن بودند و نخستین حاکم آن آکل‌المرار از طرف حسان بن تبع بر معدیان گماشته شد. این سیادت انتصابی از پدر به فرزندان منتقل گردید و به تدریج دامنه نفوذ آن بر قبایل همجوار نیز کشیده شد.^۱ عنوان ملک برای شاهان کنده به کار رفته و آنان تنها کسانی بودند که در مرکز جزیره‌العرب صاحب این عنوان شدند. عرب واژه ملک را مختص شاهان بیگانه می‌دانست و در مورد حاکمان در مرکز جزیره‌العرب و حجاز به کار برده نمی‌شد. سیادت کنده‌یان بعد از مرگ حارث بن عمرو به قبایل متعددی در جزیره‌العرب کشیده شد. وی بعد از خود، پسرانش را به ریاست قبایل گماشت و حکومت قبایل را بین آنان تقسیم نمود.^۲ از جمله این قبایل: اسد، کنانه، غنم، طی، رباب، تغلب و قیس بودند که تن به تابعیت پسران حارث دادند.^۳ اسد و کنانه تابع حجر شدند، شرحیل نیز بر غنم، زی و رباب حاکمیت یافت، سلمه بر تغلب و نمر، و معدی کرب بر قیس بن عیلان حکومت یافتند.^۴ بعد از مدتی هر کدام از قبایل از تابعیت آنان سر بر تافته و با به قتل رساندن برخی از آنان نبردی سخت بین قبایل عرب با یمانی‌ها در گرفت که با پیروزی قبایل عرب، سیادت یمانی‌ها در این منطقه خاتمه یافت و سیادت شیوخ قبایل عرب دوباره حکمفرما شد.^۵ به این ترتیب سیادت شاهان کنده نیز سیادت پدرسالاری بود که با این نوع سیادت بر قبایل عرب حاکمیت داشتند.

سیادت حاکم بر جنوب جزیره‌العرب قبل از اسلام

توسعه قبیله و تبدیل آن به واحد اجتماعی بزرگ‌تری به نام شعب، به تغییر حاکمیت و سیادت می‌انجامید، در بین اعراب قحطانی، توسعه اجتماعی از قبیله به سمت شعوب و تشکیل سازمان عشیره‌ای — قبیله‌ای پیشرفته‌ای مشاهده می‌شود که در برخی از کتیبه‌های مأرب از آن یاد شده است.^۶ با بررسی کتیبه‌های جنوب، واژه «وتف» به مفهوم اطاعت و تسلیم آمده است. این مسئله نشان دهنده اطاعت قبایل از یک حاکم است.^۷ نظام سیاسی نیز متأثر از این تغییر از

۱ ابن خلدون، تاریخ ابن خلدون، ج ۲، ص ۳۲۷.

۲ جواد علی، همان، ج ۱، صص ۱۰۶-۱۰۸.

۳ یعقوبی، همان، ج ۱، صص ۲۱۶-۲۱۷؛ ابن خلدون، همان، ج ۲، ص ۳۲۷.

۴ یعقوبی، همان، ج ۱، صص ۲۱۶-۲۲۱.

۵ عبدالعزیز سالم، همان، ص ۳۲۹.

۶ پیگولوسکایا، همان، ص ۵۶۳.

۷ همان، ص ۵۶۱.

پدرسالاری به سمت نوعی نظام سیاسی پدر شاهی یا به گفته وبر، پاتریمونیالی پیش رفت. جنوب جزیره العرب به لحاظ سیاسی، فرهنگی و اجتماعی با مناطق دیگر این سرزمین تفاوت‌هایی داشت. از مهم‌ترین آن‌ها گسترش و توسعه سازمان اجتماعی از قبیله به شعب بود. تراکم جمعیتی، اقلیم مناسب و رشد فرهنگی از عوامل موثر بر توسعه اجتماعی جنوب بود. با بزرگ‌تر شدن سازمان اجتماعی جنوب، سیادت آن‌ها نیز مرحله‌ای بالاتر از پدرسالاری به سمت نوعی پدر شاهی یا به تعبیر وبر پاتریمونیالی پیش رفت. این رخداد در دیگر مناطق جزیره العرب به شکلی جدی بروز پیدا نکرد. هر چند که تشکیل دولت‌های متعدد در جنوب از سبب تا حمیر بر مبنای قبیله سالاری بود، اما برخی از آن‌ها مانند تباعه توانستند دایره تسلط و حاکمیت خود را از جنوب پیش‌تر برده و دیگر مناطق جزیره العرب را به تصرف خود در آورند. با بررسی واژه‌ها و مفاهیم سیاسی که در این منطقه کاربرد داشت، نوع سیادت آن‌ها به سهولت قابل شناسایی است.

مهم‌ترین واژه‌های سیاسی که در کتیبه‌های به جای مانده به دست آمده عبارت‌اند از: «مکریم» «ذو»، «قیل و اقیال»، «تبع»، «ملک»، «کبیر» و ... است. مکرب یک لقب دینی بود که در دوره نخست حاکمیت سبائیان برای آن‌ها به کار می‌رفت. حاکمیت آنان نشانه‌ای از تلفیق دین و سیاست بود. با استناد به منابع، مشخص می‌شود که دوره نخست حاکمیت سبائیان، فرمانروایی در اختیار مکرب‌ها بوده که در کتیبه‌ها به نام پانزده تن از آن‌ها اشاره شده است.^۱ با کم‌رنگ شدن نقش مذهب، این عنوان به ملک که بیش‌تر جنبه سیاسی داشت، تغییر پیدا کرد و سر آغاز دوره سلسله شاهان یمنی شد.^۲

در این دوره واحد اجتماعی همچنان قبیله بود و با حفظ نظام قبیله سالاری، امرای محلی صاحب قدرت شدند و در مواردی که شرایط مهیا می‌شد، ادعای حاکمیت می‌کردند. از جمله شیخ قبیله همدان از قبایل بزرگ یمنی داعیه پادشاهی داشت و در حضرموت بر تخت نشست.^۳ وی به توسعه قلمرو تحت فرمان خود دست زد و توانست قتبان را ضمیمه قلمرو خود کند. از آن پس خود را شاه «سبا و ذوریدان» نامید. عنوان ملک برای این حاکمان که سیادت آن‌ها فراتر از قبیله بود، به کار می‌رفت. این عنوان برای شاهان حمیری زمانی کاربرد داشت که دولت سبا و

۱ علی‌اکبر فیاض (۱۳۳۹)، *تاریخ اسلام*، تهران: کتابفروشی باستان، ص ۲۱.

۲ فلیپ حتی، همان، ج ۱، ص ۶۸.

۳ فیاض، همان، ص ۲۱.

ذو ریدان به دست آن‌ها قدرتمند شده و دولت حضرموت نیز در زمره امپراطوری حمیر قرار گرفت. از آن به بعد حاکمان حمیری خود را با عنوان پادشاه «سبا و ذوریدان، حضرموت و یمنات» می‌نامیدند. مقصود از یمنات نواحی مشرق حضرموت و عمان بود.^۱ با این توصیف، واضح است که عنوان ملک زمانی به کار می‌رفت که دایره قلمرو حاکم فراتر از قبیله به قبایل می‌رسید و مسلماً در این شرایط، نوع سیادت نیز از پدرسالاری قبیله به سوی پدرشاهی رفت، ولی نمی‌توان آن را به معنای واقعی کلمه نظام پدرشاهی نامید؛ زیرا قلمرو ملک یا شاه در بینابین شیخ قبیله و تبع قرار داشت. یعنی فراتر از نظام شیخ الشیوخی و کم‌تر از نظام پدرشاهی بود. می‌توان گفت این شاهان در مسیر تغییر سیاسی از پدرسالاری به سمت پدرشاهی قرار گرفتند و امکان بروز نظام پاتریمونیاال در دوره بعد از آن‌ها یعنی دوره حاکمیت اقیال^۲ تا حدودی فراهم شد.

عنوان «کیبر» از دیگر مفاهیم سیاسی جنوب جزیره العرب بود که بیش‌تر برای والیانی به کار می‌رفت که از طرف شاه و رئیس روحانی برای مدتی معین منصوب شده بودند؛ کیبر در محل ایالت تحت نفوذ خود علاوه بر امور ملکی، متصدی جمع‌آوری صدقات دینی نیز بود.^۳ وظیفه کیبر بیش‌تر جنبه اقتصادی داشت، جنبه نظامی و فرماندهی سپاه از وظایف خود ملک بود.^۴ با این تعریف، کیبر عامل و تابع شاهان بود. برخی نیز کیبر را رئیس و سردار جنگی قبیله دانسته‌اند که متحد ملک یا شاه می‌شدند.^۵ ولی با توجه به وظایفی که کیبر در محل حاکمیت خود انجام می‌داد، نظر نخست به صحت نزدیک است.

قلمرو یمن به قطعه‌هایی تقسیم می‌شد که هر یک را «محفد» می‌گفتند. این محفدها متعلق به شیخی بود که از او با عنوان «ذو» یاد می‌شد. از مجموع چند محفد، مخلاف به وجود می‌آمد که حاکم آن را «قیل» می‌نامیدند. نام هر مخلاف از محفد و یا قصری گرفته شده بود که قیل شخصاً در آن سکونت داشت و با اسامی مانند «ذو غمدان»، «ذوشناتر»،^۶ «ذو الاذعار»، «ذورعین»، «ذوشرح» و... از آن یاد می‌شد.^۷ یعقوبی مخلاف‌ها را استان‌های یمن دانسته است.^۸

۱ ابوالحسن المسعودی (۱۴۰۹)، مروج الذهب و معادن الجواهر، ج ۲، قم: دارالهیجه، ص ۸۸.

۲ اقیال جمع قیل است و به حاکمانی که بر مخلاف های یمن حکومت داشتند، گفته می‌شد.

۳ فیاض، همان، ص ۱۹.

۴ پیگولوسکایا، همان، ص ۵۶۱.

۵ همان، صص ۲۹۶-۲۹۸.

۶ یعقوبی، همان، ج ۱، ص ۱۹۹.

۷ ابن خلدون، تاریخ ابن خلدون، ج ۲، ص ۶۶.

۸ یعقوبی، همان، ج ۱، ص ۲۰۱.

قیل‌ها از حاکمان و رؤسای محلی جنوب بودند که در اداره امور یمن نقش اساسی ایفا می‌کردند. آنان همان شیخ‌الشیوخ قبایلی بودند که در دوره حاکمیت تبع‌ها از جانب آن‌ها فرمان می‌راندند و سرسپرده و تحت تابعیت تبع‌ها بودند. نقش آنان در سیادت یمن شبیه نقش پدر سالارهای مرکز جزیره العرب بود.^۱ اقیال از جایگاه و منزلت بالایی برخوردار بوده و حکم و دستور آنان در قبایل اجرا می‌شد. حفظ منافع قبیله و صیانت از آن، از وظایف مهم اقیال بود و در مواردی برای دفاع از قبیله از دستور حاکم سرپیچی می‌کردند. نمونه آن را می‌توان در حمله حبشیان به یمن و استمداد ذونواس از اقیال دید. اقیال حمیر بدون توجه به درخواست ذونواس به دفاع از ناحیه خود پرداختند.^۲ در زمان حاکمیت ایرانیان نیز آنان به کمک اقیال، کشور یمن را اداره می‌کردند.^۳ در واقع نظام قیل اقیالی و نوع سیادت آن‌ها را می‌توان سیادت پدر سالاری در دل سیادت پدرشاهی دانست.

در مواردی که سطح قدرت و فرمانروایی اقیال گسترده‌تر می‌شد، تبدیل به تبع می‌شدند. برخی از تبع‌ها علاوه بر یمن بر بخش‌های دیگری از جزیره العرب نیز حکمرانی می‌کردند. حکومت تبع‌ها که تعداد آنان نیز زیاد نیست، نوعی حکومت پادشاهی بود که حاکم در حکم پدر شاهی عمل می‌کرد. دایره قدرت او از نظام پدرسالاری فراتر رفته به سمت پاتریمونیالی و نظام پدر شاهی پیش رفت. برخی از این تبع‌ها مانند: تبع اسعد ابوکرب به مناطقی از حجاز لشکر کشید و قدرت او باعث ایجاد هراس دیگر پادشاهان شد و برخی به مصالحه با او تن دادند.^۴

در مورد نام‌گذاری این دسته از پادشاهان یمنی به تبع، نظرهای مختلفی بیان شده است که بیش‌تر ناظر بر وسعت قلمرو آن‌هاست. برخی معتقدند که چون دو سلسله خاندان حمیری سبأ و حضرموت در زمان حارث ملقب به رایش یکی شد، از آن به بعد عنوان تبع برای شاهان حمیری به کار رفته است. بر این اساس، حارث را تبع اول نامیدند که تمام یمن مطیع و فرمانبردار او شده بودند.^۵ مسعودی نیز تبع را شاهی دانسته که دایره فرمانروایی او علاوه بر یمن، اهل شحر و حضرموت را نیز شامل می‌شد و تا زمانی که آن‌ها به اطاعت او در

۱ حمزه اصفهانی، همان، صص ۱۳۱-۱۴۰.

۲ ابن خلدون، تاریخ ابن خلدون، ج ۲، ص ۶۸.

۳ فیاض، تاریخ اسلام، ص ۲۵.

۴ ابن خلدون، همان، ج ۲، ص ۶۱.

۵ حمزه اصفهانی، همان صص ۱۳۰-۱۳۱.

نمی‌آمدند، ملک(شاه) خوانده می‌شد نه تبع.^۱ با استناد به این برداشت مسعودی، می‌توان واژه ملک را زیر مجموعه تبع قرار داد و تبع را شاهی دانست که بر سرزمین یمن و اطراف آن حکمرانی داشته است. این مسئله با بررسی قلمرو تبع‌ها بیش‌تر نمایان می‌شود. تبع ابوکرب ممالک مختلفی به تصرف خود در آورد که شامل، یمن، حجاز، شام و عراق نیز می‌شد.^۲ از بین پادشاهان یمن صرفاً سه نفر توانستند به عنوان تبع دست یابند که نامشان در الواح به جای مانده محفوظ است. «شمر ابوکرب»، «اسعد ابوکرب» و «ملیکرب».^۳ تبع اقرن به هندوستان نیز لشکر کشید و قصد تاختن به سمت چین نیز داشت. اما قدرت به ملیکرب رسید. وی نیز به کشورهای دیگر لشکر کشید و بدین ترتیب در حکومت تابعه قلمرو آن‌ها فراتر از مرزهای جغرافیایی جزیره‌العرب رفت.^۴

با توجه به بررسی که از واژه‌های سیاسی یمن صورت گرفت می‌توان اذعان کرد که نوع سیادت قبایل یمنی یک مرحله از قبایل شمال و مرکز پیش‌تر رفته بود. آنان با وجود حفظ نظام قبیله‌ای در بعد اجتماعی توانستند آن را توسعه داده و به مرحله‌ای بالاتر از قبیله برسانند. در این شرایط، حاکمیت سیاسی در یمن هر چند که بر مبنای پدر سالاری بود، اما در مواردی خصوصاً دوران حاکمیت تابعه به سمت پدر شاهی رفت. در واقع در نوع‌شناسی سیادت جنوب جزیره‌العرب، سیادت آن‌ها را می‌توان پدر سالاری و پدر شاهی دانست.

با نوع‌شناسی سیادت در جزیره‌العرب قبل از اسلام در مناطق مختلف شمال، جنوب و مرکز می‌توان در یک جدول نوع سیادت این مناطق را نشان داد.

با توجه به نوع‌شناسی سیاسی در جزیره‌العرب مشخص می‌شود که سیادت غالب در مناطق مختلف پدرسالار بوده است. همان‌طور که در جدول نیز نمایش داده شده این نوع سیادت در مرکز، شمال و جنوب جزیره‌العرب دیده می‌شود که متأثر از سیستم قبیله‌ای موجود در جزیره‌العرب بود.

۱ مسعودی، همان، ج ۲، ص ۸۸

۲ مسعودی، همان، ج ۲، ص ۸۸

۳ فلیپ حتی، همان، ج ۱، ص ۷۷.

۴ یعقوبی، همان، ج ۱، صص ۱۹۶-۱۹۸.

جدول ۱: نوع شناسی قیادت و سیادت در جزیره العرب قبل از اسلام

پاتریمونیا (پدرشاهی)	پاتریارکال (پدرسالاری)	جتو کراسی (سیدسالاری)	گونه‌های سیادت جغرافیای سیاسی جزیره العرب
	*		دولت‌های شمال حیره غسان کنده
	*		
	*		
	*	*	مرکز و حجاز مکه بدوی حضری طائف مدینه
	*	*	
	*		
	*		
	*	*	جنوب (یمن) اذواء اقیال ملک تبع
	*		
*	*		
*			

نتیجه گیری

بررسی صورت گرفته از نوع شناسی سیادت در جزیره العرب قبل از اسلام نشان می‌دهد که ارتباط و تلازم نظام سیاسی و اجتماعی سبب شد نظام سیاسی جزیره العرب، قبل از اسلام به سه شکل خودنمایی کند. در نوع نخست سیستم پیرسالاری و به تعبیر وبر، جتوکرایی بود که بر اساس آن حاکمیت و سیادت به مسن ترین فرد می‌رسید. این نوع سیادت در قبایلی که هنوز از سطح کلان و یا به عبارتی سیستم خاندانی فراتر نرفته بودند، به وجود آمد. بیشترین محدوده و نفوذ سیادت پیرسالاری را می‌توان در قبایل حجاز و در نظام سیاسی بادیه و حضر با ضعف سیادت پدر سالار مشاهده کرد. در این سیستم، خاندان تابع پیر خود بوده و تبعیت از سنت‌ها توسط حاکم اهمیت می‌یافت. با تأیید و تبعیت اعضای خاندان از حاکم قبیله، سیادت او مشروعیت یافته و اقتدار سیاسی به دست می‌آورد.

با توسعه قبایل و تشکیل اتحاد قبایلی که از به هم پیوستن خاندان‌ها و کلان‌های مختلف تشکیل می‌شد، نظام سیاسی نیز از پیر سالاری به پدر سالاری توسعه پیدا کرد. در این سیستم، اشراف و بزرگان خاندان‌ها به سیادت یکی از بزرگان که بر اساس معیارهای منزلتی موجود در سنت‌های عرب جاهلی، شایستگی کسب قدرت داشت، تن می‌دادند. نفوذ پدرسالار بر قبیله و خاندان‌های مطیع، همانند نفوذ پدر بر اعضای خانواده بود. بدین معنی که دستورات وی مورد تبعیت قرار می‌گرفت و بدون شور و مشورت با وی اقدامی صورت نمی‌گرفت. با این وجود، با توجه به نفوذ بزرگان و اشراف خاندان‌ها، پدرسالار نیز یک جانبه عمل نمی‌کرد و در امور مختلف، بزرگان را دخالت می‌داد. این نوع سیادت در مناطق مختلف جزیره العرب، خصوصاً در مناطق حضری و شمال دیده می‌شود، اما با پیشرفت و گسترش اتحاد قبایلی، نظام سیاسی به مرحله‌ای بالاتر از پدر سالار یعنی پدر شاهی رسید. به موجب آن، حاکم همانند شاه بر قبایل مختلف فرمان رانده و با نبردهای نظامی نیز قلمرو تحت نفوذ خود را گسترش می‌داد. این سبک سیادت در منطقه جنوب جزیره العرب، به ویژه در زمان حاکمیت تبع‌ها که دایره نفوذ آن‌ها بر مناطق مختلف گسترش یافته بود، دیده می‌شود. با این وجود، این نوع سیادت به مرحله سلطانیسم که وبر آن را نوعی سلطه حاکم بر ملت می‌داند، نرسید. بدین ترتیب در نوع‌شناسی سیادت‌های سنتی جزیره العرب می‌توان در ارتباط نوع سیادت با نظام اجتماعی گفت که در سیستم کلان سیادت پیرسالاری، در سیستم قبیله‌ای سیادت پدرسالاری و در سازمان‌های عشیره‌ای - قبیله‌ای «شعب» سیادت پدر شاهی وجود داشت.

منابع و مأخذ

- آیتی، عبدالمحمد (۱۳۸۷)، *معلقات سبع*، تهران: انتشارات سروش.
- ابن اثیر (۱۹۶۵ م.)، *الکامل فی التاریخ*، ج ۱، بیروت: دار صادر.
- ابن حبیب بغدادی (۱۴۰۵ ق.)، *المنمق فی اخبار قریش*، بیروت، عالم الکتب.
- ابن حزم (۱۴۰۳ ق.)، *جمهرة انساب العرب*، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- ابن خلدون (۱۴۰۸ ق.)، *تاریخ ابن خلدون*، ج ۲، بیروت: دارالفکر.
- ابن سعد (۱۴۱۰ ق.)، *طبقات الکبری*، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- ابن هشام [بی تا]، *السیره النبویه*، ج ۱، بیروت: دارالمعرفه.
- ---- (۱۳۶۲)، *سیرت رسول الله*، تصحیح رفیع الدین اسحاق بن محمد همدانی، تهران: انتشارات خوارزمی.
- احمد، امین (۱۳۳۷)، *پرتو اسلام*، عباس خلیلی، تهران: انتشارات اقبال.
- ازرقی، محمد بن عبدالله (۱۴۱۶ ق.)، *اخبار مکه*، بیروت: دارالاندلس.
- اصفهانی، حمزه (۱۳۴۶ ق.)، *تاریخ پیامبران و شاهان (تاریخ سنی ملوک الارض و الانبیاء)*، ترجمه جعفر شعار، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- بلاذری، احمد بن یحیی بن جابر (۱۴۱۷ ق.)، *انساب الاشراف*، ج ۱، بیروت: دارالفکر.
- بیرو، آلن (۱۳۷۵)، *فرهنگ علوم اجتماعی*، ترجمه باقرساروخانی، تهران: انتشارات کیهان.
- پیگولوسکایان، و (۱۳۷۲)، *اعراب حدود مرزهای روم شرقی و ایران*، ترجمه عنایت الله رضا، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- ترنر، برایان (۱۳۹۰)، *وبر و اسلام*، ترجمه سعید وصالی، تهران: نشر مرکز.
- حتی، فیلیپ [بی تا]، *تاریخ عرب*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج ۱، تبریز: کتابفروشی کتابچی حقیقت.
- جواد علی (۱۹۷۶ م.)، *المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام*، بغداد: دارالعلم للملایین.
- سالم، عبدالعزیز (۱۹۷۱ م.)، *تاریخ العرب فی عصر الجاهلیه*، بیروت: دارالنهضة العربیه.
- سمعانی، عبدالکریم (۱۹۶۲ م.)، *الانساب*، حیدرآباد: مجلس دائرة المعارف العثمانیه.
- صحراری، ابوالمنذر سلمة بن مسلم العوتی (۱۴۲۷ ق.)، *الانساب*، عمان: مطبعة الالوان الحدیثة.
- ضیف، شوقی [بی تا]، *العصر جاهلی*، قاهره: دارالمعارف.
- طبری، محمد بن جریر (۱۳۸۷ ش.)، *تاریخ الطبری*، ج ۲، بیروت: دارالتراث.
- کحاله، عمر رضا (۱۴۱۴ ق.)، *معجم قبائل العرب القديمة و الحدیثة*، ج ۱، بیروت: موسسه الرسالة.
- فیاض، علی اکبر (۱۳۳۹)، *تاریخ اسلام*، تهران: کتابفروشی باستان.
- عسکری، محمد بن عبدالله ابوهلال (۱۴۰۸ ق.)، *الاولئ ابوهلال عسکری*، طنطا: دارالبشیر.
- نویری، شهاب الدین احمد بن ابوهلاب (۱۴۲۳ ق.)، *نهاية العرب في فنون الادب*، قاهره: دارالکتب و الوثائق القومیة.

- مبرد، محمد بن یزید (۱۴۰۷ق.)، *الکامل فی اللغة والادب*، ج ۱، بیروت: دارالکتب العلمیة.
- مسعودی، ابوالحسن (۱۴۰۹ق.)، *مروج الذهب و معادن الجوهر*، ج ۲، قم: دارالهجره.
- مقدسی، مطهر بن طاهر [بی تا]، *البدء و التاريخ*، ج ۳، مکتبة الثقافة الدینیة.
- واقدی، محمد بن عمر (۱۴۰۹ق.)، *المغازی*، بیروت: مؤسسة الاعلمی.
- وبر، ماکس (۱۳۸۵)، *مفاهیم اساسی جامعه شناسی*، ترجمه احمد صدراتی، تهران: نشر مرکز.
- ---- (۱۳۸۴)، *اقتصاد و جامعه*، ترجمه عباس منوچهری و دیگران، تهران: انتشارات سمت.
- ---- (۱۳۸۳)، *جامعه شناسی ماکس وبر*، ترجمه عبدالحسین نیک گهر، تهران: نشر توتیا.
- ---- (۱۳۸۷)، *دین، قدرت و جامعه*، ترجمه احمد تدین، تهران: انتشارات هرمس.
- یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب بن جعفر [بی تا]، *تاریخ یعقوبی*، بیروت: دار صادر.